

اتابک زنگی چون رفت نایب خود نصیرالدین جقر را با لشکری بفرستاد تا قلعه‌های اشب و خلی و کُهیجه^۱ و نوشی^۲ و قلعه عمادیه را ویران نمود و قلعه‌های شعبانی^۳ و فرح و کوشر^۴ و زعفران و القی و نیروه^۵ را که از قلعه‌های هکاری بودند محاصره کرد و پس از جنگی همه آنها را در تصرف آورد و سراسر جبل و وزوزان^۶ در فرمان او قرار گرفت و رعیت از تعرض کردن در امان آمد.

اما باقی قلعه‌های کردن هکاری را چون: جل^۷ صورا و هرور^۸ و ملاسی^۹ و ماثرما^{۱۰} و بابوخا^{۱۱} و باکزا^{۱۲} و نسباس^{۱۳}، قراجا فرمانروای عمادیه فتح کرد. البته مدتی دراز بعد از قتل اتابک زنگی. او از سوی زین‌الدین علی - چنان‌که ابن‌اثیر می‌گوید - بر این قلعه‌ها امارت داشت ولی من تاریخ فتح این قلعه‌ها را نمی‌دانم. از این‌رو مطلب را در اینجا آوردم.

ابن‌اثیر می‌گوید: یکی از فضلان کردن، مطلب را به گونه‌ای دیگر عنوان کرد. بدین قرار که اتابک عمادالدین زنگی چون قلعه اشب^{۱۴} را گرفت و ویران کرد و قلعه عمادیه را بنا نمود، در میان فرمانروایان کرد، جز فرمانروای جبل صورا و هرور کسی باقی نماند و آن دو نیز صاحب چنان شوکتی نبودند که موجب بیم و هراس گردند. هنگامی که اتابک زنگی به موصل بازگردید. صاحبان قلاع جبل او را به بیم افکندند. قضا را عبدالله بن عیسی بن ابراهیم صاحب قلعه‌های رَیبه^{۱۵} و القی و فرح و چند قلعه دیگر، درگذشت و پسرش علی جانشین او شد. مادر او خدیجه دختر حسن و خواهر ابراهیم عیسی بود و آن دو از امرای زنگی بودند و نزد او در موصل بودند. خدیجه مادر علی، او را نزد برادرانش فرستاد تا برای او از زنگی امان گیرند و او را سوگند دهند که راه خلاف نییماید. زنگی نیز چنان کرد. علی به خدمت زنگی فرود آمد و زنگی او را به همان قلعه‌هایی که از آن پدرش بوه استقرار بخشید. زنگی به فتح قلعه‌های کردن هکاری پرداخت و قلعه شعبانی در دست یکی از امرای مهرانی بود به نام حسن بن عمر، زنگی قلعه را از او بگرفت ولی به سبب پیری و سالخوردگی و کمی قلمروش او را مقرب

- | | | |
|-----------------|-----------------|----------------|
| ۱. متن: کنجا | ۲. متن: رسی | ۳. متن: شغبان |
| ۴. متن: کواشی | ۵. متن: سفروه | ۶. متن: زوزن |
| ۷. متن: جحلا | ۸. متن: هزور | ۹. متن: ملاسی |
| ۱۰. متن: یاسرما | ۱۱. متن: مانرحا | ۱۲. متن: باکرا |
| ۱۳. متن: نسر | ۱۴. متن: اسب | ۱۵. متن: ریبه |

خویش گردانید نصیرالدین جقر با علی صاحب ریبه و القی و غیر آن دل‌بد کرده بود و دستگیری و در بند کشیدن او را در چشم زنگی بیاراست. زنگی او را بدان کار فرمان داد ولی از کرده خویش پشیمان شد و به نصیرالدین نوشت که او را آزاد نماید. قضا را او مرده بود و نصیرالدین به قتل او متهم شد. سپس ناگهان لشکر به قلعه ریبه^۱ کشید و آنجا را گرفت و هر کس از فرزندان و برادران علی یافت در بند کشید. تنها مادرش خدیجه که در قلعه نبود نجات یافت. چون اتابک زنگی از فتح ریبه خبر یافت خوشحال شد و برای فتح دیگر قلعه‌ها لشکر فرستاد لشکریان زنگی قلعه‌ها را محاصره کردند و آنان را بس استوار یافتند. زنگی کردن را وعده داد که اگر قلعه‌ها را تسلیم کنند. از او احسان‌ها خواهند دید. آنان گفتند در صورتی به تسلیم راضی خواهند شد که همه زندانیان‌شان را آزاد نماید. زنگی گفت که به شرطی که چنان خواهد کرد که قلعه کواشی را نیز افزون بر آنها تسلیم کنید خدیجه مادر علی نزد فرمانروای کواشی که خول و هرون نام داشت، و از مهرانیان بود، رفت و از او خواست به خاطر آزاد شدن اسیرانشان از قلعه فرود آید و آن را تسلیم کند. او نیز چنان کرد زنگی همه قلعه‌ها را در تصرف گرفت و اسیران را آزاد کرد و سراسر جبال کردن او را مسلم شد. والله تعالی اعلم.

محاصره اتابک زنگی شهر دمشق را

کار دولت شمس‌الملوک اسماعیل بن بوری روی به انحلال و ضعف نهاد و فرنگان دست تجاوز به قلمرو فرمانش گشودند. شمس‌الملوک از عواقب کار بترسید و در نهان اتابک عمادالدین زنگی را دعوت کرد که برود و دمشق را تصرف کند. دولتمردان شمس‌الملوک از این پیام خبر یافتند. به مادرش شکایت بردند. مادر وعده داد که بزودی ایشان را از شر او راحت خواهد کرد. پس بناگاه فرزند را بکشت.

اتابک عمادالدین زنگی به قصد دمشق بیامد. از فرات رسولان خود را به دمشق فرستاد. آنان دیدند که شمس‌الملوک در گذشته و برادرش محمود به جای او نشسته است و دولتمردان گرد او را گرفته‌اند و زمام اختیارش را به دست دارند. رسولان بازگشتند و اتابک را از ماجرا آگاه کردند. اتابک به آنان نپرداخت و بیامد تا در بیرون دمشق فرود آمد. سران دولت به دفاع کوشیدند. سرکرده این امیران معین‌الدین انر

مملوک جدش اتابک طغتكین بود. در این احوال خلیفه المسترشد بالله، ابوبکرین بشرالجزری را نزد اتابک زنگی فرستاد و او را به صلح با فرمانروای دمشق فرمان داد. اتابک نیز با او صلح کرد و در جمادی الاولی ۵۲۹ از آنجا بازگردید. والله تعالی اعلم.

فتنه میان الراشد بالله و سلطان مسعود سلجوقی رفتن او به موصل
بسیاری از امرای سلجوقی قرار بر آن نهاده بودند که بر سلطان مسعود سلجوقی عصیان کنند و از فرمان او خارج شوند. در ماه صفر سال ۵۳۲ داود پسر سلطان محمود سلجوقی از آذربایجان به بغداد آمد و در دارالسلطنه فرود آمد. امرای نافرمان با او باب مراسلت و مراودت گشودند.

بعضی از ایشان چون ایشان والی قزوین و والی اصفهان و والی اهواز و والی ابله و نیز فرمانروای موصل، اتابک عمادالدین زنگی، خود نزد او آمدند. سپاهی نیز از بغداد به آنان پیوست. ملک داود بن سلطان محمود، یرنقش بازدار را شحنگی بغداد داد. موکب خلیفه با وزیر جلالالدین الرضی از بغداد بیرون آمد تا آمدن عمادالدین زنگی را تهنیت گوید. خلیفه با جلالالدین و قاضی القضاة زینبی دل‌بد کرده بود. چون جلالالدین نزد اتابک زنگی آمد و بدو پناهنده شد و موکب خلیفه بدون وزیر بازگردید. زنگی نیز کسانی را به بغداد فرستاد تا خانه‌های وزیر را از تاراج حفظ کنند. پس از کشمکش‌هایی که میان خلیفه و ملک داود در گرفت، خطبه به نام سلطان مسعود، در بغداد، قطع شد و به نام ملک داود خطبه خوانده شد و میان خلیفه و ملک داود و عمادالدین زنگی پیمان‌ها بسته شد و خلیفه سی هزار دینار برای اتابک زنگی بفرستاد تا به لشکر انفاق کند.

در این اوان ملک سلجوقشاه به واسط آمد و امیربک ابه فرمانروای بصره را بگرفت و اموالش را به غارت برد. اتابک عمادالدین زنگی به دفاع از او راهی واسط شد و چون میانشان مصالحه افتاد، زنگی به بغداد بازگردید و همه سپاهیان را برای رویارویی با سلطان مسعود بسیج کرد و از جاده خراسان در حرکت آمد.

در راه خبر یافتند که سلطان مسعود برای نبرد با ملک داود به بغداد رفته است. زنگی به بغداد بازگردید. سپس ملک داود نیز بازگشت. سلطان مسعود بیامد و پنجا و چند روز بغداد را محاصره نمود و چون کاری از پیش نبرد به نهروان رفت. بدان آهنگ که به همدان بازگردد. طرنطای صاحب واسط با کشتی‌های بسیار به او پیوست و سلطان

مسعود به بغداد بازگردید و در جانب غربی دجله فرود آمد. در این حال میان لشکریان بغداد اختلاف افتاد و ملک داود به ولایت خود آذربایجان بازگردید و امرایی که با او بودند پراکنده شدند. خلیفه الراشد بالله به اتابک زنگی پیوست و با چند تن از یارانش همراه او به موصل رفت.

سلطان مسعود در اواسط ذوالقعدة سال ۵۳۰ به بغداد داخل شد و در آنجا استقرار یافت و مردم بیاسودند. آنگاه قاضیان و فقها را گرد آورد و سوگند نامه الراشد بالله را به خط او حاکی از آنکه اگر لشکرگرد آورد و خروج کند، خود را از خلافت خلع کرده است به آنها نشان داد. و همه به خلع او فتوا دادند. دیگر دولتمردان و غیر ایشان به فساد او شهادت دادند و چون قاضی القضاة در بغداد حاضر نبود و نزد اتابک زنگی در موصل بود قاضی ابوطاهر بن الکرخی را برای این امر حاضر کردند.

چون الراشد بالله را عزل کردند. عبدالله بن المستظهر را از آنجا که بود حاضر آوردند و با او بیعت کردند و به المقتفی لامرالله ملقبش نمودند.

چون خلافت بر المقتفی لامرالله مسلم شد، اتابک زنگی کمال الدین محمد بن عبدالله شهرزوری را به رسالت به بغداد فرستاد. رسالتش مسموع افتاد و با اقطاعی از ملک خاص خلیفه، به موصب بازگردید و هیچ کس را پیش از او چنان اقطاعی نبوده بود. کمال الدین حکمی را که قاضی القضاة در باب خلع الراشد بالله صادر کرده بود با خود به موصل برد. الراشد بالله ناچار موصل را ترک گفت و چنانکه در اخبار خلفا و سلجوقیان آوردیم - به آذربایجان رفت. والله تعالی ولی التوفیق.

جنگ سپاهیان حلب با فرنگان

سپس لشکریان حلب به سرداری امیر اسوار، نایب اتابک زنگی در حلب، در ماه شعبان سال ۵۳۰، اجتماع کردند و به غزای فرنگان رفتند و در حالی که فرنگان غافل از حمله دشمن بودند بر لاذقیه تاختند و سراسر آن را زیر پی سپردند و تاراج بسیار کردند، و غنایم فراوان به دست آوردند و لاذقیه و بلاد مجاور آن را ویران نمودند و با آن غنایم سالم بازگشتند و شام را از اسیران و چارپایان پر کردند. این امر در عزم فرنگان بسی سستی پدید آورد. والله سبحانه و تعالی یؤید بنصره من یشاء من عباده.

محاصره کردن اتابک زنگی شهر حمص را و استیلای او بر بعین^۱ و هزیمت فرنگان و تسلط مسلمانان بر حمص

اتابک زنگی در ماه شعبان سال ۵۳۱ لشکر به حمص برد. امارت حمص را معین‌الدین ایزر در دست داشت. او از سوی فرمانروای دمشق در آن شهر بود و حمص به اقطاع او بود. اتابک زنگی صلاح‌الدین محمد یاغیسیانی را که مردی مکار بود بر مقدمه بفرستاد ولی مکر صلاح‌الدین محمد در معین‌الدوله کارگر نیفتاد و حمص به مقاومت در ایستاد. رسولان به آمدوشد پرداختند و صلاح‌الدین محمد را محاصره نمود. زنگی نیز خود برسید ولی بی آنکه حاصلی به دست آورد آنجا را رها کرد و به بعین لشکر برد و بعین از دژهای بزرگ فرنگان بود.

اتابک زنگی در ماه شعبان سال ۵۳۱ عازم بعین شد. فرنگان لشکر گرد آوردند و با سپاهی گران به قتال پرداختند. در این نبرد خداوند دشمن را منهزم ساخت و مسلمانان از آسیب ایشان نجات یافتند. چون اتابک زنگی به بعین لشکر کشید، ملوک و سرداران فرنگان در دژ بعین تحصن جستند و سخت به دفاع پرداختند. اتابک زنگی نیز محاصره را هرچه سخت‌تر نمود. جماعتی از کشیشان و راهبان به بلاد مسیحیان روم و فرنگ رفتند و از آنان برای نبرد با مسلمانان یاری خواستند و آنان را از استیلای اتابک عمادالدین زنگی بر بعین بترسانیدند و گفتند پس از بعین نوبت بیت‌المقدس خواهد رسید.

اتابک زنگی از آن پس محاصره بعین را شدت بخشید تا ذخیره آذوقه در آنجا به پایان آمد و محاصره، مردم را از پای در آورد. مردم بعین عاقبت امان خواستند و بر عهده گرفتند که پنجاه هزار دینار تسلیم او کنند. اتابک پذیرفت و قلعه را بگرفت. اتابک زنگی پس از تصرف قلعه بعین، خبر یافت که سپاهیان روم و فرنگ به یاری ایشان می‌آیند. اتابک در خلال محاصره بعین، معره و کفرطاب و دیگر ولایاتی را که میان حلب و حماة است تصرف کرده بود و این کار سبب سستی در عزم فرنگان شده بود.

اتابک زنگی در محرم سال ۵۳۲ به بعلبک رفت و دژ مجدل^۲ از اعمال صاحب دمشق را گرفت. نایب بانیا که او نیز از سوی صاحب دمشق در آنجا بود، سر به اطاعت آورد.

۲. متن: معدل

۱. متن: بغدوین

از این پس حادثه پادشاه روم و حمله او به حلب اتفاق افتاد و ما به ذکر آن خواهیم پرداخت. اتابک زنگی آن‌گاه راهی سَلَمیّه شد و چون حادثه روم اتفاق افتاد به محاصره حمص بازگردید.

اتابک زنگی در سال ۵۳۲ نزد شهاب‌الدین محمود صاحب دمشق رسول فرستاد و مادرش زمره خاتون^۱ دختر چاولی را که فرزند شمس‌الملوک را کشته بود خواستگاری نمود و با او ازدواج کرد. سپس حمص و قلعه آن را بگرفت و خاتون را در رمضان همان سال بدان قلعه فرستاد. اتابک می‌پنداشت که با ازدواج با زمره خاتون دمشق را خواهد گرفت ولی به این مقصود دست نیافت. والله تعالی مؤید بنصره من یشاء من عباده.

حرکت رومیان به شام و تصرف ایشان بزاعه را

چون فرنگان در بحرین از پادشاهان مسیحی - چنان‌که گفتیم - یاری خواستند، پادشاه روم در قسطنطنیه سپاه گرد آورد و در سال ۵۳۱ با ناوگان خویش در دریا به حرکت آمد و شهر نیقیه را^۲ در محاصره گرفت. سپس با گرفتن مالی از مردم شهر مصالحه کرد و از آنجا به سوی ادنه و مصیصه به راه افتاد. این دو شهر در دست لیون ارمنی صاحب قلاع دروب بود. پس از محاصره آن دو شهر را نیز بگرفت راهی عین زربه گردید. عین زربه را به جنگ بستند و تل حمدون را نیز تصرف نمود و مردم آنجا را به جزیره قبرس فرستاد. سپس انطاکیه را در ماه ذوالقعدة همان سال در قبضه تصرف آورد. ریموند یکی از ملوک فرنگان صاحب انطاکیه بود، با او مصالحه نمود. آن‌گاه لشکر به بغراس برد و از آنجا به بلاد پسر لیون ارمنی در آمد. او نیز با پرداخت مالی مصالحه نمود و خود به فرمان او در آمد.

پادشاه قسطنطنیه آن‌گاه در آغاز سال ۵۳۲ لشکر به شام برد و بزاعه را محاصره نمود. بزاعه در شش فرسنگی حلب است. مردم آنجا از اتابک زنگی یاری خواستند. او برای حمایت آن دیار لشکر به حلب فرستاد و پادشاه روم پس از نبردی بزاعه را در اواسط آن سال به امان بگرفت. سپس غدر کرد و با آن‌که مردم بزاعه را امان داده بود دست به کشتارشان زد. سپس به سوی حلب رفت و در قویق^۳ فرود آمد و فرنگانی که در سواحل بودند نیز با او بودند. روز دیگر بیامد و حلب را محاصره نمود. این محاصره سه

۱. متن: مردخان

۲. متن: قیلیقه

۳. متن: وابق

روز مدت گرفت و یکی از سرداران بزرگشان کشته شد. رومیان بی هیچ نصیبی بازگشتند و در ماه شعبان همان سال لشکر به اثارب برد. مردم اثارب قلعه را گذاشته بگریختند. رومیان چون اثارب را خالی از سکنه یافتند، اسیران بزاعه را در آنجا جای دادند و گروهی به نگهبانی از آنان برگماشتند. اسوار نایب حلب سپاهی به اثارب فرستاد و با آن نگهبانان جنگید و اسیران را برهانید.

اما اتابک عمادالدین زنگی چون از حمص^۱ بیرون آمد به سلمیه رفت و سلمیه را فتح کرد و از فرات گذشته به رقه رفت و از پی رومیان روان شد و راه آذوقه بر آنان بیست. رومیان آهنگ قلعه شیزر نمودند. این قلعه در دست امیر سلطان بن علی بن مقلدبن نصرین منقذالکنانی بود. رومیان شیزر را محاصره کردند و منجنیق‌ها نصب نمودند. صاحب شیزر از اتابک یاری خواست. اتابک برفت و بر نهر عاصی میان شیزر و حماة فرود آمد و روزها گروه‌هایی از لشکر می فرستاد. اینان می رفتند و بر رومیان دستبرد می زدند باز می گشتند.

سپس نزد رومیان کسی فرستاد و آنان را به نبرد در سرزمینی گشاده دعوت کرد. رومیان این دعوت را نپذیرفتند. سپس دست به کار فتنه‌انگیزی میان رومیان و فرنگان شد و آن دو فرقه یکی را از دیگری به وحشت افگند. چنان‌که پادشاه روم در ماه رمضان آن سال پس از چهل روز محاصره شیزر از آنجا برفت. اتابک از پی ایشان تاخت آورد و خلق کثیری را بکشت و اموالشان را تاراج نمود.

اتابک زنگی، قاضی کمال‌الدین ابوالفضل محمد بن عبداللہ بن القاسم شهرزوری را نزد سلطان مسعود سلجوقی فرستاد و از او برای دفع رومیان یاری خواست و گفت بیم آن است که بر حلب استیلا یابند، آن‌گاه از فرات به سوی بغداد سرازیر شوند. قاضی کمال‌الدین کسانی را در جامع قصر نهاد که فریاد کنند و از مسلمانان یاری طلبند. خطیب نیز بر فراز منبر چنین کرد. در جامع سلطان نیز چنین کردند و مردم بانگ به گریه و شیون برداشتند و عوام از هر سو به جنبش آمدند و در آن حالت بر در سرای سلطان گرد آمدند. چون فریادها به گریه بلند شد و از هر سو ندای دادخواهی سردادند سلطان مسعود سخت بترسید و فرمان داد قاضی کمال‌الدین را حاضر آوردند. قاضی از کاری که کرده بود سخت بترسید. سپس سلطان فرمان بسیج لشکر داد. در این حال نامه‌ای از اتابک

۱. متن: حصن الاثارب

زنگی برسید حاکی از آنکه پادشاه روم لشکر از آنجا برده است. قاضی نیز این خبر به سلطان داد. سلطان گفت لشکر بسیج شده و باید به شام رود و پس از جهد و بذل خدمتی عظیم به او و اصحابش لشکر را بازگردانید.

استیلای اتابک زنگی بر بعلبک

چون در شوال سال ۵۳۳ شهاب‌الدین محمودبن بوری صاحب دمشق – چنانکه در اخبار ایشان گفتیم – کشته شد، مادرش زمرد خاتون زوجه‌ی اتابک زنگی بود در این هنگام اتابک در جزیره بود. زن نزد او کس فرستاد و از آنچه رفته بود آگاهش کرد و از او خواست به دمشق رود و انتقام خون پسرش را از دولتمردانش بستاند. اتابک نیز عازم دمشق شد.

مردم دمشق بر شهر خویش تحصن گزیدند. ولی اتابک زنگی آهنگ بعلبک نمود و در آنجا فرود آمد.

بعضی گویند سبب تصرف اتابک عمادالدین زنگی شهر بعلبک را آن بود که بعلبک از آن معین‌الدین انر بود و او را کنیزی بود که سخت دوستش می‌داشت. چون مادر جمال‌الدین^۱ محمدبن بوری را به زنی گرفت آن کنیز به بعلبک فرستاد. هنگامی که زنگی قصد دمشق کرد نزد انر رسول فرستاد که شهر را به او تسلیم کند و هر چه خواهد به جای آن بستاند. انر از این امر سربر تافت. اتابک به بعلبک رفت و در آخر ماه ذوالحججه‌ی سال ۵۳۳ شهر را محاصره نمود و منجینق‌ها نصب کرد و محاصره را هر روز سخت‌تر کرد تا عاقبت مدافعان امان خواستند و او شهر را بگرفت. مدافعان شهر به قلعه پناه بردند. چون از معین‌الدین انر مأیوس شدند. از اتابک امان خواستند، چون اتابک قلعه را گرفت همه را بند بر نهاد و بر دار نمود. سپس کنیز انر را به زنی گرفت. و او را به حلب برد. آن کنیز در حلب بماند تا آن‌گاه که اتابک زنگی بمرد و پسرش نورالدین محمود، پس از مرگ پدر، او را نزد صاحبش فرستاد. والله تعالی اعلم.

محاصره کردن اتابک زنگی شهر دمشق را

در ماه ربیع‌الاول سال ۵۳۴ اتابک عمادالدین زنگی بعد از فراغت از بعلبک به

۱. متن: کمال‌الدین

محاصره دمشق رفت و در بقاع فرود آمد و در نزد جمال‌الدین محمد بن بوری صاحب دمشق رسول فرستاد که دمشق را به او تسلیم کند و هر شهر دیگر را که خواهد در عوض آن بستاند. چون جمال‌الدین محمد سر فرود نیاورد، عمادالدین زنگی لشکر بر سر او کشید و تا داریا پیش راند. طلایع دو لشکر با یکدیگر مصاد دادند. پیروزی از آن یاران اتابک بود. اتابک تا مصلی براند و در آنجا فرود آمد. مردم دمشق در غوطه با او نبرد کردند. اتابک پیروز شد و بسیاری از ایشان را بکشت. سپس ده روز دست از جنگ برداشت و با فرمانروای دمشق به گفتگو نشست تا در عوض دمشق بعلبک و حمص و هر جای دیگر را که می‌خواهد به او دهد. جمال‌الدین محمد خود پذیرفت ولی اصحابش موافقت نکردند بار دیگر جنگ در گرفت.

در ماه شعبان همان سال جمال‌الدین محمد در گذشت. پسر مجیرالدین ابق^۱ به جای او نشست و معین‌الدین انر زمام امور کارهایش را به دست گرفت.

در این اوضاع و احوال زنگی را طمع تسخیر ملک او را در دل بجنید ولی دمشق در برابر او مقاومت کرد. معین‌الدین انر چون کار را سخت دید نزد فرنگان پیام فرستاد و آنان را در جنگ با اتابک به یاری خواند و مالی به ایشان بذل کرد و از غائله‌ی زنگی آنان را بیم داد و گفت اگر به یاری او آیند ایشان را در تسخیر بانیاس یاری خواهد داد. با این شرط فرنگان اجابت کردند. زنگی در پنجم رمضان همان سال لشکر بیاراست و به مقابله‌ی فرنگان رفت تا مباد با دمشقیان متحد شوند. چون فرنگان از حرکت او خبر یافتند از رفتن به دمشق منصرف شدند.

اتابک عمادالدین زنگی بار دیگر به محاصره دمشق رفت و روستاهای اطراف آن را آتش زد و به بلاد خود بازگردید. سپس فرنگان به دمشق رسیدند و معین‌الدین انر با لشکر دمشق به بانیاس راند. بانیاس از آن اتابک زنگی بود و بدین طریق می‌خواست به پیمان خود با فرنگان وفا کند.

نایب اتابک در بانیاس جماعتی را به راه انداخته بود که برود و بر صور حمله آورد. در راه صاحب انطاکیه که به یاری دمشق می‌آمد او را بدید و پس از جنگی لشکر بانیاس منهزم شده به شهر گریخت. بسیاری کشته شدند و باقی خود را به شهر رسانیدند این شکست سبب سستی عزم آنان شد. معین‌الدین انر و فرنگان شهر را محاصره کرده به

۱. متن: محی‌الدین انر

جنگ بگرفتند. معین‌الدین بانیاس را به فرنگان تسلیم کرد. چون اتابک زنگی از محاصره بانیاس خبر یافت به بعلبک بازگردید تا از محاصره آن ممانعت ورزد. چون لشکریان دمشق پس از تسخیر بانیاس و تسلیم آن به فرنگان، بازگشتند اتابک زنگی لشکر خود را برای حمله و غارت به حوران و اعمال دمشق فرستاده بود پس خود جریده با جمعی از خواصش سحرگاه بر دمشق فرود آمد و مردم را از آن حادثه هیچ آگاهی نبود. میان او و دمشقیان نبرد در گرفت و از دو سو جماعتی کشته شدند. سپس اتابک از جنگ باز ایستاد؛ زیرا شمار لشکریانش اندک بود و به مرج راهط به انتظار لشکر خود درنگ کرد. چون لشکریانش از اطراف با غنایم بسیار بازگشتند به بلاد خود بازگردید.

استیلای اتابک بر شهرزور و اعمال آن

شهرزور و اعمال آن در دست قفقاق‌بن ارسلان تاش^۱ امیر ترکمان بود. ملوک دیگر با او مصالحه کرده بودند و متعرض بلاد او نمی شدند؛ زیرا راه‌ها تنگ و آن بلاد در غایت استواری بود. این امر سبب شده بود که کارش بالاگیرد و ترکمانان از هرسو بر او گرد آیند. اتابک عمادالدین زنگی در سال ۵۳۴ لشکر به جنگ او برد. در این جنگ اتابک پیروز گردید و لشکرگاه قفقاق بر باد رفت. اتابک از پی او براند و قلاع و دژهایش را محاصره کرد و بگرفت. قفقاق امان خواست. اتابک امانش داد و او در زمره ملازمان و خادمان اتابک و پس از او پسرانش در آمد. تا آن قرن به پایان رسید.

در سال ۵۳۵ میان اتابک زنگی و داودبن سقمان صاحب کیفا، فتنه و جنگ‌ها برخاست. داود منهزم شد و اتابک از قلاع او قلعه بهمرد^۲ را گرفت. در این حال زمستان در رسید و اتابک به موصل بازگردید.

آن‌گاه اتابک زنگی به شهر حدیثه^۳ لشکر برد و در سال ۵۳۶ آنجا را بگرفت و هرکه از آل مهراش^۴ در آنجا بود به موصل نقل کرد و یاران خویش را به جای ایشان برگماشت. آن‌گاه صاحب آمد به نام او خطبه خواند و در اطاعت او در آمد. صاحب آمد پیش از این با داودبن سقمان علیه او متحد شده بود.

۳. متن: حریمه

۲. متن: همرد

۱. متن: ارسلان شاه

۴. متن: مهارش

اتابک زنگی در سال ۵۳۷ لشکری به دژ اشب^۱ فرستاد و آن یکی از بزرگترین و استوارترین دژهای کردان هکاری بود و ذخایر و زن و فرزندانشان در آن دژ بود. اتابک زنگی دژ را محاصره کرد و به تصرف آورد. سپس فرمان داد آن را ویران کنند و قلعه عمادیه را به جای آن بسازند. عمادیه، پیش از این به سبب وسعت آن و عجزشان از حمایت آن ویران شده بود. اینک دوباره بنای آن تجدید می شد. نصیرالدین جقر نایب او در موصل نیز بسیاری از قلاع کوهستانی را فتح کرده بود. والله تعالی اعلم.

صلح اتابک زنگی با سلطان مسعود سلجوقی و استیلای او بر اکثر دیار بکر سلطان مسعود، پادشاه سلجوقی، بدان سبب که بسیاری از کسانی که در اطراف، علیه او خروج کرده بودند به اتابک زنگی انتساب داشتند، سخت کینه‌ی او را به دل داشت. فتنه‌انگیزی‌های اتابک به سبب غفلت سلطان از او و اشتغال او به دیگر امور بود. چون سلطان مسعود از کارهای دیگر فراغت یافت در سال ۵۳۸ به قصد جنگ با اتابک و محاصره موصل راهی بغداد شد. اتابک زنگی نزد سلطان مسعود رسول فرستاد تا او را با خود بر سر لطف آورد و گفت که صد هزار دینار به او می‌دهد و بر سبیل شروع در پرداخت، بیست هزار دینار روانه داشت.

در این اوان سلطان را کار برآشفتم و با اتابک زنگی راه مدارا پیش گرفت و از باقی آن مال چشم پوشید. اتابک در همدلی و همداستانی با سلطان مبالغت کرد. چنان‌که پسر بزرگش سیف‌الدین غازی همچنان نزد سلطان بود. در این احوال بگریخت که نزد پدر رود. اتابک زنگی نایب خود نصیرالدین جقر را که در موصل بود پیام داد که از دخول او به موصل ممانعت کند و پسر را پیام داد که به خدمت سلطان بازگردد. آن‌گاه به سلطان نوشت که «پسر از بیم آن‌که سلطان با او دل‌بد کرده باشد از نزد او گریخت. من حتی با او دیدار هم نکردم و نزد سلطان باز پس فرستادم. من مملوک سلطانم و همه این بلاد از آن اوست». این عمل سبب شد که در نظر سلطان مقامی هرچه ارجمندتر یابد.

آن‌گاه اتابک به دیاربکر لشکر برد و شهرهای طنزه^۲ و اسعرد و حران و حصن‌الرواق^۳ و حصن قطلیس^۴ و حصن ناتاسا^۵ و حصن ذوالقرنین و دیگر حصن‌ها را بگرفت.

۳. متن: الرزق

۲. متن: طره

۱. متن: اشهب

۵. متن: یاسنه

۴. متن: تطلیت

همچنین از ماردین هرچه در دست فرنگان بود چون حملین و موزر و تل موزن^۱ و غیر آن را بستند. اینها از دژهای ژوسلین^۲ بودند.

اتابک در همه آنها نگهبانان گماشت و آهنگ آمد کرد. و آمد را محاصره نمود و سپاهی به عانه از اعمال فرات فرستاد و آنجا را تصرف نمود. والله اعلم.

فتح رها و غیر آن از متصرفات فرنگان

فرنگان که در رها و سروج و بیره بودند به مسلمانان همجوار خود، چون مردم آمد و نصیبین و رأس عین و رقه، آزار و آسیب بسیار رسانیده بودند. زعیم و سرکرده ایشان در آن ایام ژوسلین^۳ بود.

هرگاه اتابک زنگی قصد آن بلاد می کرد، فرنگان گرد می آمدند و در برابر او قرار می گرفتند این بار اتابک چنان وانمود که به جنگ دیار بکر می رود تا آنان بدان فریفته شده مجتمع نشوند. ژوسلین که چنان پنداشته بود از فرات گذشت و به سوی بلاد غربی^۴ رفت. این خبر به اتابک آوردند. او در نیمه جمادی الاخر سال ۵۳۹ به آهنگ جنگ در حرکت آمد و مسلمانان را علیه دشمنانشان تحریض کرد و به رها رفت. ژوسلین در رها نبود. فرنگان در شهر تحصن کردند. اینان شهر را محاصره نمودند و این محاصره و قتال یک سال مدت گرفت. اتابک زنگی پیش از گرد آمدن فرنگان بارها به شهر حمله کرد و سخت پای فشرد. عاقبت در باروی شهر سوراخی پدید آمد و فرو ریخت و شهر به جنگ گشوده شد. سپس قلعه را محاصره کرد و آن را نیز بگرفت. سپس هرچه از مردم شهر غارت کرده بود به آنان باز پس داد و نگهبانان گماشت و به جانب سروج و دیگر بلادی که در شرق فرات در دست فرنگان بود لشکر برد و همه را بستند. مگر بیره را که شهری سخت استوار بود.

اتابک زنگی مدتی به محاصره بیره درنگ کرد عاقبت از آنجا برفت. والله سبحانه و تعالی اعلم.

۱. متن: مودن

۲. متن: سجستان

۳. متن: جوسکین

۴. متن: غزنه

کشته شدن نصیرالدین جقر نایب موصل و امارت زین الدین علی کجک بر قلعه موصل

ملک البارسلان معروف به خفاجی، پسر سلطان محمود^۱ سلجوقی در نزد اتابک زنگی بود. اتابک زنگی، همگان را می‌گفت که این بلاد از آن ملک البارسلان است و اینک منتظر وفات سلطان مسعود است تا به نام او خطبه بخواند و آن بلاد را به نام او در تصرف آورد. در این سال ملک البارسلان در موصل بود و نصیرالدین هر روز به دیدار او می‌رفت تا خدمتی کند. بعضی از مفسدان ملک البارسلان را برانگیختند که نصیرالدین را بکشند و بر موصل استیلا یابند. چون در یکی از روزهای ماه ذوالقعدة سال ۵۳۹ نصیرالدین بر او داخل شد، سپاهیان اتابک و موالی او را به قتل اشارت کرد. آنان برجستند و او را کشتند. سپس سرش را به سوی یارانش انداختند بدان خیال که پراکنده خواهند شد ولی آنان عصیان کردند و به سرای او حمله نمودند. در این حال قاضی تاج‌الدین یحیی بن شهرزوری بر او داخل شد - و چنان می‌نمود که در فرمان اوست - و اشارت کرد که به قلعه فرا رود تا بر اموال و سلاح‌ها دست یابد. پس ملک البارسلان برخاست و به قلعه رفت. قاضی از نگهبانان قلعه که قصد قتال داشتند خواست که قلعه را بکشایند و چون به درون رفت بگیرند و در بندش کشند. ملک البارسلان و کسانی که نصیرالدین را کشته بودند، به قلعه در آمدند. والی قلعه همه را در بند کشید و قاضی به شهر بازگردید.

اتابک زنگی در این هنگام سرگرم محاصره بیره بود. ترسید که در بلاد او اختلاف‌ها و کشمکش‌ها افتد، پس به موصل بازگردید زین‌الدین علی بن بکتکین - معروف به کجک - را به جای نصیرالدین به فرمانروایی قلعه فرستاد و همچنان مترصد اخبار قلعه بود. فرنگانی که در بیره بودند از بازگشت او بیمناک بودند. از این‌رو نزد نجم‌الدین صاحب ماردین کس فرستادند و بیره را تسلیم او کردند و از آن پس بیره به دست مسلمانان افتاد.

محاصره کردن اتابک عمادالدین زنگی جعبر و فنک را

اتابک زنگی در محرم سال ۵۴۱ به حصن جعبر تاخت آورد. این دژ را سابقاً دوسر^۲ می‌خواندند و بر فرات مشرف بود. از آن سالم بن مالک العقیلی بود. سلطان ملکشاه آن را

۲. متن: دوس

۱. متن: محمد

به پدرش اقطاع داده بود و حلب را از او گرفته بود. اتابک لشکری را نیز به فنک فرستاد. فنک در دو فرسنگی جزیره ابن عمر است. سپاه اتابک فنک را محاصره کرد. فرمانروای آن در این روزگاران حسام‌الدین کرد بشنوی بود. اتابک جعبر را محاصره کرد. چون محاصره به دراز کشید امیر حسان‌المنبجی میانجی شد و از سوی اتابک با پیام‌هایی صاحب قلعه را تهدید کرد. حسان گفت: چه کسی تو را از تسلیم قلعه منع می‌کند؟ گفت: آن‌که تو را از تسلیم به امیر بلک ابن بهرام منع می‌کرد. قضیه از این قرار بود که حسان را بلک پسر برادر ایلغازی در منبج محاصره کرده بود. در بین محاصره تیری که کس ندانست از کجا رها شد بر بلک آمد و او را به قتل آورد و حسان از محاصره آزاد شد. اتابک نیز چند روز بعد به چنین تیری کشته شد. والله تعالی اعلم.

کشته شدن عمادالدین زنگی

اتابک عمادالدین زنگی بن آقسنقر، صاحب موصل و شام، جعبر را محاصره کرده بود. جماعتی از موالی او شب هنگام به خوابگاهش رفتند و در بستر به قتلش آوردند. آن‌گاه به جعبر رفتند و مردم را خبر کردند و از بارو خبر قتل او را به همه جا رسانیدند یاران اتابک بر او داخل شدند، در او رمقی یافتند.

قتل او در پنجم ربیع‌الآخر سال ۵۴۱ اتفاق افتاد. به هنگام مرگ شصت ساله بود. او را در رقه به خاک سپردند. اتابک خود هفت ساله بود که پدرش را از دست داده بود. اتابک زنگی مردی با سیاست نیکو بود و دادگر بود و سپاهیان سخت از هیبت او می‌ترسیدند. آن بلاد را آبادان نمود و ایمنی بخشید. داد مظلومان از ظالمان می‌ستانید. بسیار دلیر و غیور بود. فراوان به جهاد می‌رفت. چون کشته شد لشکریانش از قلعه فنک حرکت کردند. قلعه فنک در دست صاحب آن امیر حسام‌الدین کرد بماند. ابن‌الائیر گوید: از ایشان شنیدند که می‌گفتند قریب به سیصد سال است که در آن قلعه هستند. مردمی باوفا و عصیت‌اند و هر کس را که به ایشان پناهنده شود یاری می‌نماید. والله اعلم.

استیلای غازی پسر زنگی بر موصل و استیلای پسر دیگرش محمود بر حلب چون اتابک زنگی کشته شد پسرش نورالدین محمود انگشتری او را از دستش به در کرد

و به حلب رفت و بر آن شهر مستولی گردید. ملک البارسلان پسر سلطان محمود سلجوقی که در نزد اتابک بود در این روز خروج کرد و سپاهیان بر او گرد آمدند. او طمع در آن بست که به استقلال در موصل فرمان راند. جمال‌الدین محمد بن علی بن ابی منصور که متولی دیوان بود و سلاح‌الدین محمد یاغیسیانی حاجب، دست اتفاق به هم دادند که در حفظ دولت برای یاران خود بکوشند پس ملک البارسلان را به فرو رفتن در انواع لذات و نوشخواری‌ها ترغیب کردند. سپس او را به رقه بردند و از دیدار مردم بازداشتند. در آن حال آن دو از مردم برای سیف‌الدین غازی پیمان می‌گرفتند و به موصل می‌فرستادند.

سیف‌الدین غازی در شهرزور بود که اقطاع او بود. زین‌الدین علی کجک نایب پدرش در قلعه موصل، او را به موصل فراخواند و او پیش از رسیدن ملک البارسلان به موصل رسید. ملک البارسلان به سنجار رفت سپاهیان از گرد او پراکنده شده بودند. اشارت کردند به جانب شرقی دجله رود.

چون جمال‌الدین محمد بن علی خبر یافت که سیف‌الدین غازی به موصل رسیده، نزد او کس فرستاد. و او را از قلت یاران ملک البارسلان بی‌گانه‌انید. او نیز جماعتی از لشکر خود را نزد او فرستاد. او را گرفتند و در قلعه موصل حبس کردند. سیف‌الدین غازی بر موصل و جزیره مستولی شد و برادرش نورالدین محمود بر حلب. صالح‌الدین محمد یاغیسیانی به او پیوست و امور دولتش را به دست گرفت. والله سبحانه و تعالی یؤید بنصره من یشاء من عباده.

عصیان رها

چون اتابک زنگی کشته شد، رها را ژوسلین تصرف نمود. ژوسلین خود در قلمرو خویش تل باشر و بلاد مجاور آن بود. مردم رها که بیشتر ارمن‌ها بودند عصیان کردند و دیگران را به عصیان علیه مسلمانان برانگیختند و هماهنگ شدند که شهر را به ژوسلین تسلیم کنند و برای این کار روزی را معین کردند. ژوسلین با لشکر خود بیامد و شهر را بگرفت ولی قلعه همچنان مقاومت می‌ورزید. خیر به نورالدین محمود رسید. در حلب بود، بسیج حرکت به رها نمود. ژوسلین به دیار خود بازگشت. نورالدین شهر را محاصره کرد و مردم شهر را اسیر و برده ساخت و از آنجا برفت. سیف‌الدین غازی لشکر به رها

فرستاد ولی در راه از آنچه نورالدین کرده بود خبر یافت و بازگردید. این واقعه در سال ۵۴۱ اتفاق افتاد.

هم در این سال فرمانروای دمشق آهنگ بعلبک نمود. نجم‌الدین ایوب بن شادی در آنجا بود، به نیابت از اتابک زنگی. ترسید مبادا فرزندان زنگی نتوانند او را به موقع یاری دهند با فرمانروای دمشق مصالحه نمود که بعلبک را به او دهد و مالی با چند قریه از قراء دمشق بستاند. پس با او به دمشق رفت و در آنجا اقامت گزید.

نورالدین محمود در سال ۵۴۲ از حلب لشکری به جنگ فرنگان برد و شهر ارتاح^۱ را به جنگ بگشود و چند دژ را نیز محاصره نمود.

فرنگان را امید آن بود که پس از قتل اتابک زنگی هرچه از دست داده‌اند باز پس خواهند گرفت ولی حوادثی پیش آمد که هرگز تصورش را نمی‌کردند.

چون اتابک عمادالدین زنگی کشته شد، صاحب ماردین و صاحب کیفا نیز طمع در آن بستند که بلادی را که در آن ایام اتابک از دست داده‌اند فراچنگ آرند ولی چون سیف‌الدین غازی بر ملک مستولی شد، لشکر به اعمال دیاربکر کشید و دارا و دیگر شهرها را بگرفت. سپس به ماردین رفت و آنجا را محاصره نمود و در حوالی آن دست به آشوب و تاراج زد و همچنان کرد که حسام‌الدین تمرتاش صاحب ماردین با همه دشمنی که با اتابک زنگی داشت بر او رحمت فرستاد و روزگار او را آرزو کرد. سپس نزد سیف‌الدین غازی کس فرستاد و با او مصالحه کرد و دختر خویش بدو داد. سیف‌الدین به بیمار بود و پیش از زفاف بمرد و برادرش قطب‌الدین پس از او با آن زن ازدواج کرد. والله اعلم.

مصاهرت سیف‌الدین غازی با صاحب دمشق و هزیمت نورالدین محمود

پادشاه آلمان از فرنگان در سال ۵۴۱ لشکر برد و دمشق را محاصره نمود. فرمانروای دمشق مجیرالدین ابق^۲ بن بوری^۳ ابن طغتكین^۴ بود. مجیرالدین در کفالت مملوک نیای خود معین‌الدین اثر می‌زیست.

۳. متن: بوری بن محمد

۲. متن: ارتق

۱. ارتاج
۴. متن: طفرکین

معین‌الدین نزد سیف‌الدین غازی کس فرستاد و او را به یاری مسلمانان فراخواند. سیف‌الدین سپاه گرد آورد و به شام رفت و برادر خود نورالدین را نیز از حلب فراخواند و هر دو در حمص فرود آمدند و مردم دمشق به آنان دلگرم شدند و نیرو گرفتند. معین‌الدین، آغاز کرد و میان طایفه از فرنگان ساکن شام و فرنگانی که از آلمان آمده بودند فتنه‌ها انگیخت و حصن بانیاس را به فرنگان شام داد تا کاری کنند که آلمانیان از آنجا بروند. آنان نیز چنان کردند. پادشاه آلمان از دمشق به سوی بلاد خود در حرکت آمد. بلاد او سرزمین‌های آن سوی قسطنطنیه در جانب شمالی بود. امیر سیف‌الدین غازی و برادرش نورالدین محمود در دفاع از مسلمانان امتحانی نیکو دادند.

چون پادشاه آلمان به شام آمد پسر الفونسو^۱ پادشاه جلیقیه (گالیسیا) در اندلس نیز با او بود. جد او همان کسی بود که طرابلس شام را از مسلمانان گرفته بود، در هنگامی که فرنگان به شام آمده بودند. این پسر اکنون حصن عَزْمَه را گرفته بود و قصد آن داشت که طرابلس را نیز از کنت بگیرد. کنت نزد نورالدین محمود و معین‌الدین اثر که هر دو پس از رفتن پادشاه آلمان، در بعلبک مانده بودند پیام داد و آنان را بر پسر الفونسو پادشاه جلیقیه و استخلاص حصن عریمه از دست او برانگیخت. آن دو در سال ۵۴۳ برای انجام این مهم برفتند و نزد سیف‌الدین غازی که در حمص بود کس فرستادند و به یاریش خواندند. او نیز لشکری به سرداری عزالدین ابوبکر الدیسی صاحب جزیره ابن عمر روانه نمود. اینان چند روز حصن عریمه را محاصره کردند، سپس بارو را شکافتند و شهر را از فرنگان بستند و از ایشان هر کس در آنجا بود اسیر کردند و از آن جمله بود پسر الفونسو. سپاه سیف‌الدین غازی نزد او بازگشت.

به نورالدین خبر رسید که فرنگان در جایی از زمینشان به نام یغری^۲ گرد آمده‌اند و قصد حمله به اعمال عرب دارند. نورالدین بر سر ایشان لشکر برد و جنگ در پیوست و متهمشان گردانید و بسیاری را بکشت و اسیر کرد و از غنایم و اسیرانشان نزد برادر خود سیف‌الدین غازی و خلیفه المقتفی لامرالله فرستاد. پایان. والله سبحانه و تعالی اعلم.

۱. متن: ادفونش

۲. متن: بیغو

وفات سیف‌الدین غازی بن زنگی و حکومت برادرش قطب‌الدین مودود سپس سیف‌الدین غازی پسر اتابک زنگی صاحب موصل، در نیمه سال ۵۴۴ پس از سه سال و دو ماه از حکومتش بمرد و فرزندش خردسال که نزد عم خود نورالدین محمود پرورش یافته بود بر جای نهاد. چون این کودک نیز بمرد سیف‌الدین را میراث بری نماند. سیف‌الدین مردی کریم و دلیر و صاحب سفره بود. هر صبح و شام طعام می‌داد و در هر نوبت صد رأس گوسفند می‌کشتند.

سیف‌الدین نخستین کسی بود که سنجق بالای سرش نگه داشتند. نیز فرمان داد که شمشیرها از کمربندها بیاویزند و آن را از هر زیوری عاری گردانند و گفت تاگرزها را در حلقه‌ی زین جای دهند. نیز برای فقیهان مدارس و برای فقیران رباطها بنا نمود. چون حَيْضُ تَيْصُ شاعر او را در قصیده‌ای با این مطلع:

إلام يراك المجد في زئ شاعرٍ وقد تحلّت شوقاً فروع المنابر

ستود، جز خلعت‌ها و چیزهای دیگر، او را هزار مثقال زر داد.

چون سیف‌الدین غازی از دنیا رفت، جمال‌الدین وزیر و زین‌الدین علی دست اتفاق به هم دادند و قطب‌الدین مودود را به جای او نشانند و با یکدیگر پیمان‌ها نهادند و سوگندها خوردند. قطب‌الدین در حالی که زین‌الدین در رکابش بود به دارالسلطنه رفت و همگان با او بیعت نمودند و هر که در قلمرو او در موصل و جزیره بود با او بیعت کرد. او با خاتون، دخت حسام‌الدین تمرتاش صاحب ماردین ازدواج کرد و این همان زنی است که سیف‌الدین بیش از زفاف با او هلاک شده بود. همه فرزندانش مودور از این زن بود. والله سبحانه و تعالی اعلم.

استیلای سلطان محمود بر سنجان

چون قطب‌الدین مودود موصل را تصرف کرد، برادرش نورالدین محمود در شام بود. نورالدین از او بزرگتر بود و حلب و حماة را در تصرف داشت.

پس از برادرش سیف‌الدین غازی جماعتی از امرا به او نامه نوشتند که بیاید و تخت سلطنت را بگیرد. از جمله اینان نایب سنجان، المقدم عبدالملک پدر شمس‌الدین محمد بود. نورالدین با هفتاد سوار از امرای خود به سنجان رفت. چون به ماکسین^۱ رسید

۱. متن: مساکن

سخت باران می‌بارید. به شهر در آمد. نگهبانان او را نشناختند و پنداشتند یکی را امرای لشکر ترکمان است سپس از یاران پیش افتاد و به سرای شحنه در آمد. شحنه برخاست و بر دست او بوسه زد و فرمانبرداری نمود. یاران او نیز برسیدند و همه به سنجار رفتند. در راه اسب خویش به تاخت آورد و از یاران جدا افتاد و با دو سوار به سنجار رسید. در خارج شهر فرود آمد و نزد مقدم کس فرستاد. مقدم خود به موصل رفته بود. پسرش شمس‌الدین محمد در قلعه بود، از پی پدر فرستاد. او از راه بازگردید و سنجار را به نورالدین محمود تسلیم نمود. نورالدین بدین گونه سنجار را بگرفت.

آن‌گاه نورالدین محمود، فخرالدین قرارسلان را فراخواند. او صاحب حصن کیفا بود. میان آن دو سابقه مودت بود. چون این اخبار به قطب‌الدین مودود صاحب موصل و وزیرش جمال‌الدین و سپهسالارش زین‌الدین رسید به سنجار رفتند تا با نورالدین محمود مقابله کنند و تا تل اعقر پیش آمدند ولی از نبرد با او سرباز زدند. جمال‌الدین وزیر به صلح اشارت کرد و خود نزد او رفت و پیمان صلح منعقد نمود و سنجار به قطب‌الدین مودود تعلق گرفت و حمص و رحبه را که در زمین شام بود از او بستند. پس شام قلمرو او شد و دیار جزیره از آن برادرش و براین متفق شدند. نورالدین به حلب بازگردید و هرچه ذخایر پدرش اتابک زنگی بود به سنجار حمل کرد و آن ذخایر بسیار و گرانبها بودند. والله تعالی اعلم.

نبرد نورالدین محمود در انطاکیه و کشته شدن صاحب آن و فتح افامیا

در سال ۵۴۴ نورالدین محمود لشکر به انطاکیه برد و در آن حوالی دست به غارت و آشوب زد و بسیاری از دژهایش را ویران نمود. در آن حال که نورالدین محمود یکی از دژها را در محاصره داشت فرنگان گرد آمدند و بر سر او تاختند. نورالدین با ایشان نبرد کرد و دلیری‌ها نمود و فرنگان منهزم شدند و پرنس^۱ صاحب انطاکیه کشته شد و او از سران بدسیرت آنان بود. بعد از او پسرش بوهوموند^۲ که هنوز خردسال بود به جایش نشست. پرنس دیگری مادر او را به زنی گرفت. و متکفل امور آن پسر شد. نورالدین به جنگ او رفت. این بار نیز فرنگان شکست خوردند و پرنس دوم اسیر شد. پس از او بوهوموند خود در انطاکیه به استقلال به فرمانروایی نشست.

۲. متن: سمند

۱. متن: برنس

نورالدین در سال ۵۴۵ لشکر به افامیه - میان شیزر و حماة - برد و آن یکی از بهترین قلاع آن حوالی بود. چون افامیه را بگرفت آن را از لشکر و سلاح و آذوقه بینباشت ولی هنوز از آن کار نپرداخته بود که فرنگان شام سپاه گرد آوردند و به سوی او راندند و چون خبر فتح افامیه را شنیدند جنگ ناکرده به بلاد خود بازگشتند و پیام آشتی دادند و مصالحه کردند. پایان.

هزیمت دادن نورالدین، ژوسلین را و اسارت ژوسلین

نورالدین پس از آن، سپاه گرد آورد و به تل باشر و عینتاب و عزاز^۱ و دیگر دژهای شمالی حلب رفت. این بلاد از آن زعیم فرنگان ژوسلین بود ژوسلین لشکر بیاورد و نبرد در گرفت. در این نبرد شکست در مسلمانان افتاد و بسیاری از ایشان کشته شدند و باقی به اسارت در آمدند. از جمله اسیران سلاحدار نورالدین بود. ژوسلین سلاح نورالدین را نزد ملک مسعودبن قلیچ ارسال فرمانروای قونیه و آقسرای فرستاد و به طعنه گفت: این سلاح شوهر دختر تو است. باش تا بزرگتر از آن را برایت بفرستم. این امر بر مسعود گران آمد و برای دست یافتن به ژوسلین حيله‌ها اندیشید و میان ترکمانانی که در آن حوالی زندگی می‌کردند اموالی بذل کرد تا در فرصتی او را بگیرند. قضا را ژوسلین را به هنگام شکار گرفتند ولی او پیشنهاد کرد که مالی بستانند و آزادش کنند. ژوسلین کسانی را فرستاد تا آن مال را بیاوردند. یکی از ترکمانان این خبر به ابوبکرین دایه^۲ والی حلب رساند. ابوبکر جماعتی را همراه او کرد، از دیگر ترکمانان. آنان برفتند و ژوسلین را اسیر کرده به حلب بردند. نورالدین به قلعه‌های او لشکر برد و همه را تصرف نمود. این قلعه‌ها عبارت بودند: از تل باشر و عینتاب^۳ و عزاز و تل خالد و قوروس و راوندان^۴ و برج الرصاص^۵ و حصن الباره و کفرسوت^۶ و کفرلائتا^۷ و دلوک و مرعش و نهرالجوز^۸. نورالدین در این قلعه‌ها آذوقه ذخیره نمود. فرنگان لشکر آوردند تا او را از آنجا برانند. در دلوک^۹ جنگ در گرفت. فرنگان منهزم شدند و مسلمانان بسیاری از ایشان را کشتند یا اسیر کردند. نورالدین به دلوک بازگشت و آن را فتح کرد فتح تل باشر به تأخیر افتاد تا

۳. متن: عنتاب

۶. متن: کفرشود

۹. متن: جلاک

۲. متن: رامه

۵. متن: مرج الرصاص

۸. متن: نهرالجود

۱. متن: عذار

۴. متن: داوندان

۷. متن: کفرلات

آن‌گاه که نورالدین دمشق را گرفت مردم تل باشرا امان خواستند. او نیز امیر حسان‌المنبجی را بفرستاد و تل باشرا تسلیم او گردید و این واقعه در سال ۵۴۹ اتفاق افتاد. والله سبحانه و تعالی اعلم.

استیلای نورالدین بر دمشق

فرنگان در سال ۵۴۸ عسقلان را از دست خلفای علوی مصر گرفتند. بدان سبب که دمشق میان نورالدین و عسقلان فاصله بود، راهی برای دفاع از آن نمی‌یافت. فرنگان پس از تصرف عسقلان دست نطاول به دمشق گشودند و بر مردم جزیه نهادند و اسیران مسیحی را که در دست آنان بودند مخیر کردند که اگر خواهند به وطن خویش بازگردند. فرمانروای دمشق در این ایام مجیرالدین ابق^۱ ابن محمد بن بوری بن اتابک طغتکین بود و نیرویی نداشت. نورالدین را بیم آن بود که فرنگان دمشق را بستانند. از سوی دیگر هرگاه مجیرالدین از ملوک همسایه در تنگنا می‌افتاد دست یاری به سوی فرنگان دراز می‌کرد و این امر ممکن بود سبب غلبه فرنگان شود.

نورالدین در این کار نگریست و با مجیرالدین از در ملاطفت و دوستی در آمد تا رشته‌های مودت میان او و مجیرالدین استوار گردید. آن‌گاه دست به تفتین زد و دولتمردانش را یکی‌یکی متهم ساخت که با او مکاتبه دارند و گفته‌اند که دمشق را تسلیم او خواهند کرد. یا آنها را علیه یکدیگر بر می‌انگیخت. بدین گونه ارکان دولتش را هرچه بیشتر سست می‌نمود. و از امرای او کسی جز خادم عطاء بن حفاظ‌السلمی کسی باقی نماند و امور دمشق در دست او بود. نورالدین دید با وجود عطاء بن حفاظ تصرف دمشق میسر نیست. پس مجیرالدین را علیه او چنان برانگیخت که بگرفتاش و در بندش کشید و به قتلش آورد.

چون دمشق از مدافعان خالی شد، نورالدین دشمنی خویش با مجیرالدین آشکار کرد و لشکر به دمشق برد. مجیرالدین از فرنگان یاری خواست و گفت که اگر به یاریش برخیزند اموالی خواهند پرداخت و بعلبک را نیز تسلیم ایشان خواهد کرد. فرنگان لشکر گرد آوردند و بسیج دمشق کردند. در خلال این احوال به سال ۵۴۹^۲ نورالدین، به سوی دمشق در حرکت آمد. آن‌گاه به جماعتی از آشوبگران دمشق نامه نوشت و وعده‌ها داد.

چون برسید آنان بر مجیرالدین بشوریدند. مجیرالدین به قلعه پناه برد. نورالدین شهر را بگرفت و او را در قلعه محاصره نمود و پیشنهاد کرد که اگر تسلیم شود شهر حمص را به او اقطاع خواهد داد. مجیرالدین فرود آمد و نورالدین قلعه را گرفت ولی به جای حمص بلس را به او اقطاع داد. مجیرالدین راضی نشد و به بغداد رفت و در آنجا خانه‌ای ساخت و تا هنگام وفات در آنجا بود. والله سبحانه و تعالی اعلم.

استیلای نورالدین بر تل باشر و محاصره کردن او قلعه حارم را
چون نورالدین از کار دمشق پرداخت، فرنگانی که در تل باشر در شمال حلب بودند نزد او کس فرستادند و از او امان خواستند و گفتند که قلعه را تسلیم خواهند کرد. امیر حسان‌المنبجی از امرای بزرگ نورالدین برفت و در سال ۵۴۹ قلعه را بستند. نورالدین در سال ۵۵۱ به قلعه حارم^۱ لشکر کشید. این قلعه در نزدیکی انطاکیه و از آن بوهمند امیر انطاکیه بود. نورالدین قلعه را محاصره نمود. فرنگان برای دفاع گرد آمدند ولی جنگ ناکرده مصالحه کردند که نیمی از اعمال حارم را تسلیم او کنند. نورالدین این مصالحه را بپذیرفت و از آنجا برفت. والله سبحانه و تعالی ولی التوفیق بمنه و کرمه.

استیلای نورالدین بر شیزر

شیزر حصنی است نزدیک به حماة در مسافت نیم مرحله از آن، بر کوهی بلند که جز از یک راه بر آن فرا نتوان رفت. این دژ از آن خاندان منقذکنانی بود که از سال ۴۲۰، زمان صالح بن مرداس صاحب حلب، تا آن زمان در دست ایشان بود. تا نوبت به ابی المُرّهف نصر بن علی بن المنقذ رسید. او این قلعه را از پدر خود ابوالحسن علی به ارث برده بود. چون در سال ۴۹۱ مرگش فرا رسید برادر خود ابوسلامه^۲ مرشد بن علی را به جانشینی خویش برگزید.

مرشد مردی عالم بود و آگاه به قرآت و ادب. برادر خردتر خویش، سلطان بن علی را ولایتعهدی داد و میان آن دو برادر چنان اتفاق و همدلی بود که کس میان دو تن نشان نداده است. مرشد را چند پسر بود. همه صاحب عزت و سیادت. یکی از ایشان

۲. متن: سامه

۱. متن: بهرام

عزالدوله ابوالحسن علی بود و دیگری مؤیدالدوله اسامه. اما برادرش سلطان را پسر نبود و در سن پیری صاحب پسر شد. از این رو میان عم زادگان همچشمی و رقابت پدید آمد. برخی نیز فرصت را مغتنم دانسته آتش اختلاف را دامن می‌زدند؛ ولی به سبب مقام و موقعیت مرشد و همدلی او با برادرش دست به اقدامی نمی‌زدند. چون مرشد در سال ۵۳۱ درگذشت. سلطان بن علی با پسران برادر دل بد کرد و آنان را از شیزر براند و آنان هر یک از طرفی رفتند. بعضی نزد نورالدین آمدند او نیز به آنان روی خوش ننمود، زیرا سرگرم جنگ با فرنگان بود.

آن‌گاه سلطان بن علی درگذشت و فرزندان او امور شیزر به دست گرفتند و با فرنگان مراوده و مراسم برقرار کردند و نورالدین از عملشان برآشفت.

در سال ۵۵۲ در شام زلزله افتاد و بیشتر شهرهایش چون حماة و حمص و کفرطاب و معره و افامیه و حصن‌الاکراد و عرقه و لاذقیه و انطاکیه ویران شد و باروهای بسیاری از بلاد و قلعه‌ها فرو ریخت. چون این حادثه رخ نمود، نورالدین از آن بیمناک شد که فرنگان فرصت غنیمت شمرده به شام دستبرد زدند. این بود که سپاهیان خود را در اطراف آن بلاد نگه داشت تا باروهایشان مرمت شد.

در روز زلزله، پسران منقذ، امرای شیزر نزد فرمانروای شیزر که خود یکی از آنان بود به دعوتی گرد آمده بودند. چون زلزله شد قلعه بر سرشان فرود آمد و هیچیک از ایشان رهایی نیافتند. یکی از امرای نورالدین در آن حوالی بود، پیشدستی کرد، به قلعه فرا رفت و آن را بگرفت. نورالدین آن قلعه را از او بستد و رخنه‌هایی را که در بارو پدید آمده بود مرمت کرد و بار دیگر آن را بساخت و چنان شد که پیش از این حادثه بود. ابن‌اثیر چنین می‌گوید.

ابن خلکان گوید: در سال ۴۷۴ بنی منقذ شیزر را از رومیان بستند. کسی که فتح شیزر به دست او میسر شد علی بن منقذ بن نصر بود و چون شیزر را گرفت شرح واقعه را در نامه‌ای به بغداد نوشت و آن نامه این است:

«نامه من از حصن شیزر - حماه الله - است. خداوند استیلا بر این دژ بزرگ را که هیچیک از مردم این روزگار را توان تسخیرش نبود، روزی من ساخت. چون حقیقت امر شناخته شود، همگان خواهند دانست که من هژبر این امت هستم و سلیمانی هستم که بر عفریتان نافرمان فرمان می‌رانم و می‌توانم میان مرد و زنش جدای افکنم و ماه را از

جایگاهش فرو کشم... بدین دژ شیزر نگریستم چیزی دیدم که هر کس را شیفته‌ی خویش سازد. سه هزار مرد را با زن و فرزند و اموالش در برمی‌گیرد... به تلی که میان آن و دژ رومیان موسوم به حواص فاصله است رفتم. این تل را نیز به نام آن دژ حواص نامند. چون دژ شیزر را به نیروی شمشیر از رومیان گرفتم همه زن و فرزند خویش با همه عشیره خود را به آنجا بردم. رومیانی را که در دژ بودند اکرام کردم و آنان را با خانواده و عشیره خود بیامیختم. خوک‌های ایشان باگوسفندان ما چرا می‌کنند و صدای ناقوس‌هایشان با آواز اذان ما آمیخته است. چون مردم شیزر شیوه رفتار مرا دیدند با من انس گرفتند. قریب به نیمی از ایشان به من پیوستند و من در اکرامشان مبالغت نمودم. مسلم‌بن قریش العقیلی بیامد و از مردم شیزر قریب بیست مرد را به قتل آورد. چون مسلم از آنجا بازگردید دژ را به من تسلیم کردند» پایان نامه علی بن مقذ.

میان آنچه ابن خلکان آورده، با آنچه ابن‌الاثیر آورده است پنجاه سال فاصله است و قول ابن‌الاثیر درست است، زیرا فرنگان در اوایل سال پانصد چیزی از شام را تصرف نکردند. والله سبحانه و تعالی اعلم.

استیلای نورالدین بر بعلبک

بعلبک در دست ضحاک بقاعی بود - منسوب به ناحیه‌ی بقاع در بعلبک - او را فرمانروای دمشق بر آن دیار امارت داده بود. چون نورالدین دمشق را تصرف کرد، ضحاک در بعلبک موضعی استوار گرفت. نورالدین نیز بدو نپرداخت و سرگرم کار فرنگان بود. در سال ۵۵۲ نورالدین ضحاک را به تسلیم او واداشت و قلعه را از او بستد. والله اعلم.

استیلای امیر امیران برادر نورالدین محمود بر حران سپس بازپس گرفتن آن نورالدین در سال ۵۵۴ در حلب بود. برادر خردتر او امیر امیران نیز با او بود. نورالدین در قلعه سخت بیمار شد چنان‌که شایعه مرگ او را دادند. برادرش امیر امیران یاران خود را گرد آورد و قلعه حلب را محاصره نمود. شیرکوه بن شادی، بزرگترین امرای نورالدین در حمص بود، چون شایعه مرگ نورالدین شنید لشکر به دمشق برد تا آن را در تصرف آورد. برادر شیرکوه نجم‌الدین ایوب، در دمشق بود. برادر را از این کار سرزنش کرد و فرمان

داد به حلب رود و بنگرد آیا نورالدین مرده است یا نه. شیرکوه شتابان به حلب رفت. و به قلعه فرا رفت. و از فراز بامی نورالدین را که زنده بود به مردم نمود. چون معلوم شد که هنوز زنده است مردم از گرد برادر نورالدین امیر امیران، پراکنده شدند. سپس امیر امیران به حران رفت و آنجا را بگرفت. چون نورالدین شفا یافت، آهنگ حران کرد. حران را از برادر بستد و به زین الدین علی کجک، نایب برادر قطب الدین صاحب موصل، تسلیم کرد. سپس به رقه رفت و آن را محاصره نمود. والله تعالی ولی التوفیق.

خبر سلیمان شاه و حبس او در موصل، سپس حرکتش از موصل برای سلطنت در همدان

سلیمان شاه بن سلطان محمد بن ملک شاه در خراسان نزد عم خود سلطان سنجر بود. سلطان سنجر او را ولیعهد خود ساخته بود و به نام او بر منبرهای خراسان خطبه می خواندند. چون سنجر در سال ۵۴۸ - چنانکه در اخبار دولتشان آوردیم - اسیر دشمن گردید، سپاهیان بر سلیمان شاه گرد آمدند و او را به سرداری خود برگزیدند؛ ولی او را توان مقاومت با دشمن نبود. نزد خوارزمشاه گریخت. خوارزمشاه نیز دختر برادر خود را به عقد او در آورد، سلیمان شاه در خوارزم که بود، چیزهایی شنید که او را به هراس افکند، پس از خوارزم بیرون آمده راهی اصفهان شد. شحنة اصفهان او را از دخول به شهر منع کرد. سلیمان شاه آهنگ کاشان نمود. محمد شاه پسر برادرش محمود بن محمد نیز لشکری به دفع او فرستاد. سلیمان شاه روانه خوزستان شد.^۱ ملک شاه بن سلطان محمود او را به آن دیار راه نداد. سلیمان شاه آهنگ لحف^۲ نمود و در بند نجین فرود آمد. آنگاه رسولی نزد خلیفه المقتفی^۳ فرستاد و زن و فرزند خویش به گروگان نهاد و از خلیفه اجازت خواست که به بغداد در آید. خلیفه اجازه داد و اکرامش کرد و پسر ابن هبیره وزیر خلیفه نیز با موکب به استقبال بیرون آمد. قاضی القضاة نیز در آن موکب بود. پس از دیدار همگان وارد بغداد شدند. و تا اواخر ۵۵۰ خلیفه او را احضار کرد و خلعت داد. سلیمان شاه پس از چند روز به قصر خلیفه احضار شد و در برابر قاضی القضاة سوگند خورد که مرتکب خطایی نشود. پس به نام او در بغداد خطبه خواندند و به القاب پدرش غیاث الدینا ملقب نمودند. خلیفه سه هزار تن از لشکریان

۱. متن: خراسان

۲. متن: نجف

۳. متن: المستظهر